صنعت سینما

میزگردی پیرامون اقتصاد سینمای ایران
با حضور: احمدرضا درویش و مهرداد فرید

نقش دولت: حمایت، نظارت یا دخالت؟

در شرایط فعلی، سینمای ایران موقعیت به خصوصی دارد. سال‌ها است که عنوان "دچار وضعیت بحرانی" را به ویژه در مناسبات اقتصادی یدک می‌کشد، با نوع نظارت و نمایش و برنامه‌ریزی خاصی هدایت می‌شود که همواره رفع همین مشکلات اقتصادی را به عنوان یکی از نکات اساسی مد نظر داشته است، و در جریان تغییرها و انتصاب‌های اخیر نیز بذر توقعات و انتظارات تازه‌ای در دل دست‌اندکاران آن کاشته شده که همه امیدواریم ریشه‌های خود را محکم کند و رشد و پرورش بیابد. اما در یک چنین مقاطعی که می‌توان عنوان "نقطه عطف" را بر آنها گذاشت، مهم این است که گذشته و ویژگی‌ها و ضعف و قوت‌های آن را خوب بشناسیم، بدانیم چه کرده‌ایم، چه نکرده‌ایم و چه باید می‌کردیم. مسائل اقتصادی سینما آن‌قدر گسترده و چند جانبه‌اند که تقریباً به همه حیطه‌های فیلمنامه، تدارکات، کسب مجوز، ساخت، تولید، مراحل فنی، نمایش عمومی و... مربوط می‌شود و نمی‌توان هیچ بخشی از کار سینما را بی‌ارتباط با آن دانست. بنابراین مرور گذشته این وجوه، خواه ناخواه با بررسی تمامی جوانب کیفی، کمی، هنری، اعتباری و نقش متقابل سینما و فرهنگ، سینما و اجتماع و سینما و اقتصاد کشور همراه خواهد بود. یعنی دقیقاً همان کاری که قصد داشتیم در این جلسه انجام دهیم. در این میزگرد دو دیدگاه نسبتاً متفاوت مطرح شده است، دیدگاه اول معتقد به اعمال گونه‌ای از استراتژی تثبیت اقتصادی در عرصه سینماست و دیدگاه دوم حکایت از تمایل به اعمال گونه‌ای از استراتژی تعدیل اقتصادی در این عرصه است. در عین حال هر دو دیدگاه که از جانب آقایان احمدرضا درویش، مدیر عامل خانه سینما و مهرداد فرید منتقد و روزنامه‌نگار مطرح می‌شود در نفی شیوه‌ها و سیاست‌هایی که تاکنون در سینما اعمال می‌شده اتفاق نظر دارند.

نقد سینما: *به عنوان جرقه اول، تحلیل حضار از وضعیت فعلی اقتصاد سینمای ایران چیست؟*

درویش: شاید تاکنون فرصتی پیش نیامده باشد که من در بحث اقتصاد سینمای ایران، نظر اتم را به طور مدون و کلاسه شده بیان کنم. اما از زمان پیشنهاد برگزاری این جلسه تاکنون که بر موضوع متمرکز شدم، چند محور کلان و عمده به نظرم رسید که پایه‌های بحث را تشکیل می‌دهد. یکی از این محورها که فکر می‌کنم بیانش لازم باشد، این است که اصلاً تعریف ما از اقتصاد در محدوده فرهنگ و هنر چیست؟ دیدگاه مشخصی هست که مقام رهبری هم روی آن تأکید کرده‌اند که اصلاً انتظار بازده اقتصادی از مقوله فرهنگ و هنر، انتظار بیهوده‌ای است و اساساً پیگیری انگیزه‌های اقتصادی و نفع اقتصادی در قلمرو فرهنگ، از دید ایشان تعبیری منفی ایجاد می‌کند. این نظر مطرحی است که به هر حال بسیار قابل تأمل و تعمق است و جای تفکر بسیار دارد. از طرفی هم به هر صورت فیلم یک کالای صنعتی و پر هزینه است که به لحاظ شکل و اجرا و تولید و مجموعه مسائل موجود، برای بقاء و تداوم خود به بازگشت سرمایه و ملاحظات اقتصادی نیاز دارد. ضمن این که بخش مهمی از حیات سینما به حضور افکار آزاد و بخش خصوصی در زمینه تولید فیلم وابسته است؛ چه در زمینه خلاقه و فرهنگی و نگارش و پرداخت آفرینش هنری و چه در بخش صنعتی و اقتصادیش، الزام حضور مردم وجود دارد که البته برای سیاستگذاران و مسئولان این الزام را به وجود می‌آورد که چطور می‌شود بین خود مقوله فرهنگ و هنر و نسبت‌های عینی‌اش با منافع سرمایه‌گذاران این عرصه، ارتباط دو طرفه درستی را تعریف کرد و برقرار کرد؟

مثالی می‌زنم. ببینید ضرورت تولید فیلم و تولید محصول فرهنگی در جامعه بعد از پیروزی انقلاب، کاملاً روشن بود. این اتفاق باید می‌افتاد، که افتاد؛ و مردم هم باید در این زمینه مشارکت می‌کردند، یعنی باید از تمام نیروهایمان بهره می‌گرفتیم تا این نیروها بتوانند چرخ‌های آن صنعت را به حرکت در بیاورند و تولید آن محصولات در دل این حرکت صورت بگیرد. اما در مقابل یا در کنار همین قضیه، فرض کنید که مثلاً تولید تراکتور هم مهم بود و از زاویه‌ای دیگر، اهمیت و ضرورت خاص خودش را داشت. همین طور که تولید کالاهای دیگر صنعتی هم مهم بود و در همه این عرصه‌های تولید، سیاست‌های تازه ایجاب می‌کرد که مردم مشارکت فعالانه داشته باشند، پیش بیایند و وام بگیرند و سرمایه‌گذاری بکنند و خودشان

نقش تولید کننده و مصرف کننده را یک جا به عهده داشته باشند. دولت می‌آید و در این مسیر، مناسباتی را تعریف می‌کند که از مردم فعال در حیطه تولید، حمایت بشود. مثلاً برای آن فردی که در تولید تراکتور دست دارد، امکاناتی فراهم می‌کند که بتواند کالایش را به بهای متناسب با شرایط اقتصادی روز، وارد عرصه عرضه کند و به شرط لازم "بازگشت سرمایه" برای بقاء و تداوم چرخه تولید، نزدیک شود. این حمایت درستی است و باید وجود داشته باشد.

بحث ما این است که مناسبت میان این نکات در سینما چیست؟ یعنی در سینما که کالای فرهنگی تولید می‌شود،آیا ما به بخش خصوصی و تهیه کننده خصوصی که خواه ناخواه نماینده مردم به حساب می‌آید، همان اندازه اختیار می‌دهیم و حمایتش می‌کنیم که در واقع بتواند کالای تولید شده خود را به بهای متناسبی که لااقل توان سرمایه‌گذاری او را حفظ کند، به فروش برساند و عرضه کند؟ قطعاً این جا تعاریف ما با بخش‌های تولیدی دیگر تفاوت‌هایی دارد.به نظر من می‌رسد که اولاً در این تعاریف، یک سری به هم ریختگی‌ها و تناقض‌های اساسی وجود دارد که البته بیش‌تر به خود سینما برمی‌گردد و فقط محدود به شرایط کنونی ما نیست؛ یعنی بحث تولید فرهنگی به طور عام و قیاس آن با تولیدات دیگری که در عرصه‌های صنعتی و اقتصادی صورت می‌گیرد، در ماهیت و اساس تعاریفش یک سری چاله و دست انداز دارد و مسیر چندان هموار را به ما نشان نمی‌دهد. یک اختلاط عجیب و غریبی در این نسبت دو طرفه احساس می‌شود که معلوم نیست چگونه قابل حل است. از یک طرف، تصور ما این است که باید مردم را مشارکت بدهیم،بخش خصوصی را دعوت به کار کنیم، یعنی این که مجموعه این جریان را "حمایت" کنیم. اما از طرف دیگر، بحث "هدایت" این جریان هم مطرح است؛ یعنی می‌خواهیم نوع حضور نیروهای مردمی در این نظام تولیدی را کنترل کنیم و برایش تعیین جهت کنیم. همه آن تناقض از همین نقطه سرچشمه می‌گیرد.

شاید مثال وضعیت آموزش وپرورش بتواند این موضوع را بهتر و بیش‌تر بشکافد. این جا هم در بحث مدارس غیرانتفاعی همان مشکل را داریم. به نظر می‌رسد که این مشکل به طور مشخص و خیلی دیرباز‌تر از سینما، در نظام آموزشی وجود دارد. آموزش و پرورش ما از دیرباز دولتی بوده، یعنی نظام و دولت با نوعی انحصار بسیار فراگیر، جریان را هدایت می‌کرده و برای پیش‌روی آن هم خودش سرمایه‌گذاری می‌کرده. اما رفته رفته بحث حضور مردم در این زمینه هم مطرح شد و در جاهایی عینیت و تحقق پیدا کرد. ولی چیزی که الان مطرح شده، این است که ظاهراً مدارس غیرانتفاعی برای این که به طور منطقی به سمت سود سرمایه و نفع اقتصادی و مناسباتی که در این حیطه مطرح است پیش بروند، نوعی اختلاط به وجود می‌آورند که بین انگیزه‌ها و اهداف فرهنگی نظامی مثل آموزش و پرورش با نسبت‌های اقتصادی سوددهی و امثال آن، خودنمایی می‌کند. این دو زمینه همیشه جواب‌گوی هم نیستند و چون در بعضی از موارد، اصلاً دو راه متفاوت و متضاد را می‌پیمایند، گاه تناقض‌های زیادی پدید می‌آید که به نوعی به هم ریختگی در آموزش و پرورش منجر شده است. یعنی به رغم این که دولت فضای وسیعی را برای مشارکت مردم در مدارس غیرانتفاعی باز کرده، می‌بینیم که مشکلات بسیاری با ایجاد همین فضا پدیدارشده . یعنی از یک طرف افرادی که می‌خواهند در مدارس غیرانتفاعی سرمایه‌گذاری بکنند، ناراضی هستند؛ چون سود عادلانه‌ای به دست نمی‌آورند. از طرف دیگر حتی بحث عدالت اجتماعی هم در زمینه پیش می‌آید، چرا که اکثریت قریب به اتفاق طبقه محروم امکان ورود به این مدارس را به هیچ وجه ندارند و مجبورند از امکانات دولتی استفاده کنند. در واقع با این کار، یک دسته بندی اجتماعی ایجاد می‌شود که ظاهراً فقط آنهایی که امکان مالی وسیعی دارند می‌توانند از تسهیلات خوب این مدارس بهره‌مند بشوند و مدارج علمی را طی بکنند و آنهایی که بضاعت مالی کافی ندارند، حتی اگر مستعد برای رشد فرهنگی هم باشند، ناکامند از این که به جایگاه شایسته خود برسند. این به طور مشخص در بحث عدالت اجتماعی تناقض به وجود می‌آورد.

در بحث سینما هم این مسائل مطرح است. ما از یک طرف جامعه‌ای اخلاقی هستیم و اساساً خود انقلاب ما هم برای رسیدن به یک سری ارزش‌های اصولی و

اخلاقی به وجود آمد و مباحثی مثل ارتقاء سطح فرهنگی، شعور عمومی، آزادی، بیان خلاقانه، عدالت اجتماعی و امثال اینها کاملا مطرح بود وتجلی‌دهنده جریان انقلاب بود. حالا در بحث فرهنگ اگر قرار باشد که ما به طور عام نگاه کنیم، باید در قضیه صنعت سینما، سینمایی با تنوع و تکثر اصولی داشته باشیم که به همه نیروهای بالقوه، امکان و میدان بدهد، چه نیروهای خلاق و آفریننده جریان‌های فکری و فرهنگی و چه نیروهای متخصص در زمینه‌های فنی و تکنیکی و تولیدی و صنعتی و حرفه‌ای و بخش اقتصادی و سرمایه. اگر بخواهیم به چنین روش کاملی برسیم، قطعا یک سری موانع بر سر راهمان قدعلم می‌کنند. ما دست یافتن به چنین موقعیتی را از همان آغاز انقلاب می‌خواستیم. پس برای پیداکردن نقاط برخوردمان به این موانع، هیچ راهی نداریم جز اینکه وضعیت کلی سینمای خودمان را در طول این ده پانزده سال مرور و بررسی کنیم و ببینیم که دربخش اقتصاد چه اتفاقاتی افتاده. در این دوره، مقطعی وجوددارد که طی آن، انحصار کامل تولید در اختیار دولت بود و تمام نظارت و سرمایه‌گذاری و مسئولیت اقتصادی سینمای ایران به عهده دولت بود و مدت‌ها بعد، مقطع دیگری هست که با تغییرات نظام اقتصادی جامعه و وضعیت تازه بازار و آزاد شدن ارز، در سینما هم نوعی تعدیل اقتصادی به وجود آمد و تولید و سرمایه از آن حالت تحت سلطه مطلق دولت به درآمد و حضور عوامل خصوصی در آن پررنگ‌تر شد.

این مرور در شرایط کنونی اهمیت مضاعفی دارد. چون از قرائن چنین برمی‌آید که اساسا نگاه نظام به مقوله فرهنگ، متمرکزتر و پرتامل‌تر شده و همین، لزوم آن مرور و بررسی روند گذشته را بیش‌تر می‌کند. باید ببینیم نقش دولت و نقش بخش خصوصی در مقاطع مختلف حضور فعالیتشان چقدر بوده و چگونه بوده است؟

فرید: در تکمیل صحبت‌های آقای **درویش**، چند نکته را مطرح می‌کنم تا بعد به مسائل ریزتر و جزئی‌تر هم برسیم. فکر می‌کنم لازم است که برای ورود به بحث، غیر از وضعیت اقتصادی سینما به وجوه دیگرش هم نگاهی گذرا بیندازیم؛ چون نمی‌شود وجه اقتصادی را از بدنه سینما جدا کرد و بدون پرداختن به نکات دیگر، آن

احمدرضا درویش

را بررسی کرد. همان طور که لابه‌لای صحبت‌های آقای **درویش** اشاره شد، به غیر از وجه اقتصادی سینما می‌توانیم دو جنبه کلی دیگر هم برای سینمای ایران در نظر بگیریم که بی‌ارتباط با وضعیت صنعتی - اقتصادی نیست. یکی از این دو، وجه رسانه‌ای سینماست و دیگری، وجه هنری یا در واقع وجه فرهنگی - هنری سینماست. وجه رسانه‌ای با وجه اقتصادی - صنعتی ارتباط مستقیم‌تر و روشن‌تری دارد تا وجه هنری با وجه اقتصادی. دلیلش هم قابل تشریح است. وقتی سینما را به مثابه رسانه نگاه کنیم، تعریف رسانه خیلی مشخص است. یعنی در دانشگاه‌ها و بحث‌های آکادمیک مطرح در علوم ارتباطات، عنوان رسانه را به وسیله ارتباطی خاصی می‌دهند که بتواند مخاطب کلان را جلب خود کند. پس اگر فرض کنیم که سینما یک رسانه است، آن وقت احتیاج به مخاطب کلان دارد تا این تعریف، دقیق و درست باشد و ما به ازای واقعی خودش را پیدا کند. وقتی برای انطباق بر تعاریف اصولی رسانه، مخاطب کلان برای سینما به دست بیاید، آن وقت وجه اقتصادی آن هم به خودی خود تامین خواهد شد. در نتیجه، این که آقای **درویش** اشاره کردند که در کار فرهنگی نباید ملاحظات اقتصادی را زیاد در نظر گرفت و سودآوری نباید جزو اهداف اساسی و اولیه تولیدکننده فرهنگی قرار بگیرد، این به تعبیری دیدگاه درستی است. یعنی در واقع به جنبه‌های اخلاقی قضیه اشاره و بر آن تاکید کرده. اما نکته این جاست که اگر

تولیدکننده فرهنگی - که در بحث ما می‌خواهد فیلم تولید کند- به وجه رسانه‌ای قضیه توجه کند و بتواند فرآورده خود را به مخاطب کلان عرضه کند، خود به خود به آن سودآوری اقتصادی لازم می‌رسد و آن گردشی که این چرخه صنعتی - اقتصادی نیاز دارد، به دست می‌آید و تقریبا به همه پرسش‌ها و ادعاها و تقاضاهای این زمینه دو طرفه، پاسخ داده می‌شود.

منتها آن وجه هنری، در واقع مبهم‌ترین جنبه خصوصیات اساسی سینماست . تعریف درستی در این حیطه وجود ندارد و اکثر اختلاف نظرها معمولا این جاست که بروز می‌کنند. همه ما، همه تهیه‌کننده‌ها، همه دست اندرکارها و نویسنده‌ها و منتقدان و حتی خود مسئولان دولتی قبول دارند که سینما وجه اقتصادی دارد و باید مخاطب کلان را هم جذب کند و گمان نمی‌کنم هیچ کس با این حکم کلی مخالف باشد؛ ولی آنچه محل اختلاف و ایراد بوده و هست، آن وجه هنری و فرهنگی است. مشکل این جاست که چگونه می‌شود به این سه وجه تعادل بخشید تا ضمن این که وجه ارزش هنری‌اش را از دست نمی‌دهد، وجه اقتصادی‌اش هم تامین می‌شود. معمولاً در فرمول‌هایی که طی بحث‌های تئوریک به دست می‌آید، فرمول‌های رایج در بخش صنعت خیلی واضح است. می‌گویند بر اساس قانون عرضه وتقاضا عمل می‌کنیم: نقطه آغاز تولید، مراحل تولید، نیروی کار و سپس عرضه فرآورده به متقاضی. این فرمول در بحث اقتصادی تقریباً به دست آمده و تثبیت شده است. در بحث رسانه‌ای هم باز فرمول‌ها کاملاً ملموس و قابل حصول است. یعنی فرض کنید که مثلاً در فرمول‌های پیش پا افتاده‌اش، مساله ستاره سازی را داریم که می‌گویند اگر در سینما صورت بگیرد - همان‌طور که در سینمای هالیوود پاسخ داده - مخاطب کلان‌تر می‌شودو توجه‌ها بیش‌تر جلب می‌شود. یا نکات دیگر که البته در سینمای ما جایی ندارند. ولی به هر حال بخشی از عناصر فرموله شده و رایج در سینمای دنیا، استفاده از برهنگی یا خشونت یا امثال آنهاست که به عنوان فرمول‌های رسانه‌ای به کار می‌روند تا بتوانند مخاطب کلان را جذب کنند و همچنین چرخه اقتصادی را به گردش درآورند و همان طورحفظش کنند. منتها وقتی بحث وجه فرهنگی - هنری هم به میان می‌آید و می‌خواهند آن را در کنار دو وجه دیگر در نظر بگیرند، مشکلات و اختلاف نظرها خودنمایی می‌کنند. چون وقتی بخواهیم سینما را به معنای واقعی کلمه سینما حفظ کنیم، باید در آن فرمول‌ها تجدیدنظر اساسی صورت بگیرد. در همین قسمت بحث است که سیاست‌گذاری‌ها هم نوسان‌های فراوانی را نشان می‌دهند و مثلاً مسئولی می‌آید و می‌گویدکه من تعاریف دیگر گونه‌ای برای رسیدن به اعتبار فرهنگی - هنری دارم و در نتیجه، برنامه‌ها و ایده‌های مسئول قبلی را کنار می‌گذارد ومعادلات را کلاً به هم می‌زند. ممکن است خیلی ساده‌انگارانه بگوییم که اینها برمی‌گردد به تفاوت‌های جناحی و سیاسی مسئولان که با عوض شدنشان، سیستم و نوع نگاه به مناسبات هنری سینما هم عوض می‌شود. ولی واقعیت قضیه این است که چون در این عرصه، هنوز فرمول‌های مشخصی به دست نیامده و حتی تعریف روشنی هم وجود ندارد، این اختلاف نظرها بروز می‌کند. می‌دانید که هنر در مفهوم و معنا برمی‌گردد به ذائقه و سلیقه و دیدگاه شخصی و آن جهان‌بینی خاص آفریننده اثر هنری، و همه اینها باعث می‌شود که وجه هنری - فرهنگی سینما با سلیقه‌ها و نظرهای مختلف، هربار از سر تعریف شود و هیچ گاه به تعریف مدون و همگانی نرسد. در مواقعی که برای دستیابی به آن فرمول درست و واقعی تلاش انجام می‌پذیرد، اغلب می‌خواهند از راه‌های تجربی به آن برسند و به همین خاطر، دعواها شروع می‌شود. چون تجربه با تمام اهمیتش به تعریف شبیه نیست، خیلی جاها به طور تصادفی جواب می‌دهد و ممکن است تکرارشدنی نباشد، و خیلی جاها اصلاً جواب نمی‌دهد و چون پایه علمی و مبتنی بر تعاریف ندارد، ممکن است باز هم تجربه بشود و ضرر و زیان به بار آورد. ریشه بیش‌تر کوشش‌های تجربی کارگردان‌ها در این عرصه، همین‌جاست. یعنی چون تعریفی وجود ندارد، هر کس طبق تجربه‌های خودش به فرمول‌های موقتی می‌رسد که البته دوام ندارند و تنها در شرایط و زمان و فضای خاصی جواب می‌دهند. هر کس آن فرمول‌ها را برای خودش تبیین می‌کند و طوری از آنها مثال می‌آورد که انگار تعریف این مناسبات را در آنها می‌بینند. در حالی که واقعاً تعریف درستی موجود نیست و به هر حال دعوا

در این بخش قضیه است.

فعلاً این بحث وجه هنری را قطع می‌کنم و می‌گذارم تا در قسمت مناسب از زمینه چینی‌ام در مورد آن استفاده کنم. اما نکته دیگری هم در وجه اقتصادی و صنعتی سینما هست که اهمیت دارد. تجربه صدساله سینما در همه کشورها و زمان‌ها و در همه جای دنیا نشان داده که هر گاه دولت در فرآیند تولید و عرضه فرآورده فرهنگی دخالت مستقیم می‌کند، به وجه اقتصادی و روند گردش سرمایه، لطمه اساسی می‌خورد. این در سینمای شوروی سابق و در دوره سلطه نازیسم بر سینمای آلمان تجربه شده و این دوره‌ها و کشورها، دولت‌هایی داشتند که نه تنها می‌خواستند بر همه دیدگاه‌های مطرح در فیلم‌ها نظارت کنند، بلکه می‌خواستند دیدگاه‌های خود و منافع خودشان را در فیلم‌ها تبلیغ کنند و ترویج دهند و اصلاً خودشان را همه کاره تولید می‌دانستند. ولی خب، نهایتاً می‌بینیم که هر دو سینما در هر دو کشور ورشکست شدند و در مورد آلمان می‌بینیم که اصلاً سینما تا پیش از دوره هیتلری چه رشد و شکوفایی‌هایی داشت و به مکتب عظیم و اثرگذاری مثل اکسپرسیونیسم منجر شد که تأثیراتش تا امروز در سینما باقی مانده. در حالی که وقتی آن نظام بر سر کار آمد و نازیسم حاکم شد، سینما از آن خلاقیت‌ها تهی شد و تبدیل شد به یک ابزار تبلیغاتی صرف.

البته این ویژگی منفی، مختص نازیسم نیست و طبیعتاً هر دولتی که بیش از حد لازم در نظام تولیدات فرهنگی دخالت می‌کند، مایل است که از آن برای تبیین سیاست‌ها و منافع و خط‌مشی خودش استفاده کند یا حتی اگر خیلی دمکرات باشد، آن را برای نمایش ایدئولوژی یا مرام اجتماعی یا جناح فکری خود به کار گیرد. به هر حال، همه اینها هنر را به ابزار تبلیغاتی تنزل می‌دهند و به دو وجه دیگر آن لطمه می‌زنند، یعنی دو وجه صنعتی و رسانه‌ای را فلج می‌کنند. مثلاً می‌بینیم که فیلم‌های تولید شده در سینمای شوروی سابق اصلاً پشت درهای بسته پخش و نمایش جهانی می‌مانند و وارد آن دنیای گسترده نمی‌شوند و نمی‌توانند هیچ مخاطبی را جلب خود کنند... ولی از آن طرف می‌بینیم که در حال حاضر کشوری مثل آمریکا تسلط کامل خود را در تمام بازارهای جهانی فیلم به رخ می‌کشد و حتی سینمای کشوری مثل فرانسه که خود مخترع سینما بوده و در تمام دهه‌های این قرن، کارگردان‌های به اصطلاح "هنری ساز" موفق بسیار داشته، تحت‌الشعاع سینمای آمریکا در می‌آید و کاملاً در سایه قرار می‌گیرد. شاید دلیلش این باشد که در آمریکا، دولت در تولیدات فرهنگی و مخصوصاً سینما دخالت آشکار و مستقیم ندارد و مجموعه نظارت‌ها و تصمیم‌گیری‌های لازم به بخش خصوصی واگذار شده است. ممکن است بگویید که واگذاری کامل این نظارت‌ها به بخش خصوصی می‌تواند مفاسدی را به بار بیاورد. بله، این احتمال وجود دارد. اما اگر از نظر آماری بررسی کنیم، می‌بینیم که این مساله در بدترین شکلش فقط وجه هنری و فرهنگی سینما را دچار مشکل می‌کنند و در عوض، به پیشرفت و ارتقاء دو جنبه اقتصادی و رسانه‌ای کمک می‌کنند. یعنی یک سوم فدای دو سوم می‌شود و این به لحاظ آمار و درصد، قابل ترجیح است و هیچ‌گاه نمی‌توان قبول کرد که دو سوم فدای یک سوم بشود. یعنی با نظارت و اعمال نظر دولت، وجوه اقتصادی و رسانه‌ای به شدت ضربه بخورند و خدشه‌دار شوند.

حتی در زمینه وام بانکی هم می‌شود تجربه‌های مختلف را در کشورهای دیگر دید و از دوباره طی کردن راه‌های پیموده شده جلوگیری کرد. باز همان آلمان نازی را مثال می‌زنم، چون اصلاً قضیه وام و درجه‌بندی فیلم‌ها به الف و ب و ج امثال اینها، نمونه‌های اولیه خود را در سینمای آلمان هیتلری داشته‌اند و مبدع این قضیه خود گوبلز بود و ایده، ایده شخص او بود که آن موقع نظام تولیدی متمرکزی ایجاد کرد که از طریق یک شرکت یا بنیاد سینمایی دولتی، به فیلمسازان و شرکت‌های فیلمسازی وام می‌دادند و اتفاقاً فیلمسازانی را برای اعطای این تسهیلات دستچین می‌کردند که پیشینه چندانی نداشتند، جوان بودند و می‌شد آنها را به سمت جناح دولت کشاند و به "آدم دولت" تبدیلشان کرد. انگیزه تمام این برنامه‌ها پیگیری مرام‌های حزبی بود و بس.

درویش: نمونه‌اش هم آن فیلم **پیروزی اراده** خانم **لنی ریفنشتال.**

فرید: مشابه این مساله وام در مورد همان مثال آقای **درویش** یعنی آموزش و پرورش و مدارس غیر انتفاعی

هم صدق می‌کند.یعنی در این جا هم برای تأسیس این گونه مدارس، دولت وام هنگفتی می‌دهد و اگر دقت کنیم، می‌بینیم آن مدارس غیر انتقاعی‌ای متضرر می‌شوند که از وام دولتی استفاده کردند و الان به این نتیجه رسیده‌اند که سودآوری خوبی برایشان ندارد، ولی به خاطر تعهدات قانونی ناشی از وام گرفتن، نمی‌توانند آن را رها کنند و در واقع در اداره‌اش در می‌مانند. از آن طرف می‌خواهند در دریافت شهریه به مردم فشار بیاورند، مردم هم از پس چنین ارقامی بر نمی‌آیند و در همه موارد جواب نمی‌دهند، از طرفی صاحبان مدارس باید جواب وام بانکی را بدهند، و... خلاصه وضعیت خیلی پیچیده‌ای در این عرصه به وجود می‌آید که انگار قابل حل نیست.

وجه هنری سینما در واقع مبهم ترین جنبه خصوصیات اساسی سینماست. تعریف درستی در این حیطه وجود ندارد و اکثر اختلاف نظرها معمولاً از این ناحیه بروز می کند. امّا همه قبول دارند که سینما باید مخاطب کلان را جذب کند.

بحث ما این نیست که دولت نباید در حیطه تولیدات فرهنگی دخالت کند. بحث بر سر این است که نباید در چرخه صنعتی تولید فرهنگی دخالت مستقیم داشته باشد، حالا چه این عرصه سینما باشد، چه کتاب، چه موسیقی، چه تئاتر و چه زمینه‌های دیگر. چون آن وابستگی مخرب را ایجاد می‌کند که وام بانکی تنها یک مثال بود. این وابستگی هم همیشه آسیب زننده است... نکته اصلی دراین مقطع آن است که ما باید برای نوع دخالت دولت در سرمایه‌گذاری برای محصولات فرهنگی، یک راه و نظام دیگری پیدا کنیم و با تعریف آن، در حذف موانع و مشکلات نوع دخالت قبلی بکوشیم. هدف نهایی هم این است که مجموع این دخالت‌ها طوری باشد و طوری اعمال شود که به دو وجه رسانه‌ای و صنعتی - اقتصادی سینما لطمه نزند و در ضمن وجه سوم یعنی وجه فرهنگی - هنری را تقویت کند.

نقد سینما: *در کلیت مباحثی که دوستان مطرح کردند، دو شاخه متفاوت از نوع اعمال نظر دولت دیده می‌شود که می‌توان آنها را از هم متمایز و جدا ساخت. آن بخشی که می‌گوییم دولت باید در حفظ وجهه فرهنگی سینما کمک بکند - که آقای فرید درانتهای صحبتشان اشاره کردند- در واقع چیزی است که در حوزه معنایی واژه "نظارت" مصداق می‌یابد. به این معنا که دولت تدابیری بیندیشد تا سینما به عنوان یک هنر، آن قدر که همه سوداگردان اقتصادی ممکن است بخواهند بر آن چنگ بیندازند و از آن کسب سود کنند، به آنها روی خوش و دروازه باز نشان ندهد. ملاک‌ها، معیارها و چهارچوب‌هایی تعبیه کند که سینما دیگر به آن ورطه و حضیض تجارت صرف سقوط نکند. مثلاً در حیطه درجه بندی و این که از سازنده فیلم با ارزش حمایت شود و به فیلم نازل درجه ج داده شود و ... از این مسائل؛ که همه به همان جنبه "نظارت" باز می‌گردند.*

*این جا که بحث درجه‌بندی کیفی پیش آمد، باید به یک نکته کلی و اساسی اشاره کرد که در تمام مباحث این جلسه لحاظ می‌شود. هر امری که ما در این بحث به طرح آن می‌پردازیم، طبیعتاً مصداق‌های عینی و کنونی‌اش که برآمده از وضعیت جاری ده پانزده سال اخیر سینمای خودمان بوده، به ذهنمان می‌آید. در حالی که احتمالاً هر کدام از این بحث‌ها در ماهیت سینما مطرحند و ریشه‌های کلی‌شان را اصلاً باید در ذات سینما جست. مساله سه وجه رسانه و فرهنگ و صنعت که مورد اشاره قرار گرفت، یا آن بحث آقای **درویش** درباره تناقضی که در تقویب جنبه اقتصادی از یک سو وباقی ماندن در قاموس هنر از سوی دیگر وجود دارد، اینها اساسا مربوط به ذات سینماست. چیزی نیست که در محدوده فعلی ایران و سینمای امروز ما رخ نموده باشد. ولی ما طبعاً مصداق‌های کنونی را به خاطر می‌آوریم، چرا که درگیر همین نمونه‌ها هستیم و مقصودمان از بحث هم رفع همین درگیری‌های امروزی و این‌جایی است. به همین دلیل است که وقتی از تعیین قلمرو معنایی واژه "نظارت" صحبت می‌شود، می‌رویم به سراغ درجه بندی و پروانه ساخت و تصویب فیلمنامه و ... این گونه مسائل که در سینمای فعلی خودمان مطرحند.*

*اما شاخه دیگر که مساله دخالت دولت در جنبه اقتصادی مربوط به صنعت سینما بود، بحثی است که می‌توان بیش‌تر بر آن متمرکز شد که اساساً چقدر به نفع سینماست و چقدر به ضرر سینما؟... ببینید، باید پرسش را با صراحت افزون‌تر و تعارف کمتری مطرح کرد: آیا ما کوشش هر دولتی برای اعطای سوبسید و کمک به راه افتادن چرخ بخش خصوصی و تقویت تهیه‌کنندگی آن را به معنای دخالت دولت در وجه صنعتی سینما می‌گیریم؟ آیا آن را به این معنا می‌گیریم که اگر دولتی به پیگیری این روند بپردازد، می‌خواهد به شکلی - با مساله سوبسید یا وام و امثال آنها - برای بخش خصوصی دینی نسبت به خودش بگذارد؟ توجه کنیم که این حرکت، یک ظاهر دموکرات مآبانه دارد، اما در عمل خودش آن را راه انداخته است. یعنی مثلاً در انتخاب و تعیین این که به چه کسانی با چه خصوصیاتی وام بدهد خودش اختیار داشته و عملاً همان نفوذ و تسلط را اعمال می‌کرده. اگر از این زاویه بنگریم، به نظر می‌رسد که دولت با این کار یعنی با این دخالت در چرخه صنعتی، در واقع دارد چیرگی آن نظارت گفته شده را به طور پنهان و با یک هدایت غیر مستقیم، افزایش می‌دهد. به نظر می‌رسد که چنین روندی، حتی اگر در ابتدا با حسن نیت آغاز شده باشد، به این معنا که دولت می‌خواهد برای تهیه کننده بخش خصوصی شرایط بازتر و ممکن‌تری نسبت به سوبسیدهای قبلی ایجاد کند، در نهایت چندان خوشایند و دلپذیر نیست و با مساله "آزادی" که آقای **درویش** آن را جزو ملزومات و انگیزه‌های جامعه پس از انقلاب خواندند، چندان میانه‌ای ندارد. ظاهر قضیه این است که دولت، فضای استفاده از سوبسید را در قالب وام بانکی، بازتر و رهاتر کرده؛ یعنی گفته که آقای کارگردان که می‌خواهی خودت فیلمت را تهیه کنی، بیا، این پول و وام، حالا دیگر خودتی و پولت، من دخالت نمی‌کنم... ولی ما می‌خواهیم ببینیم که آیا این از آن مواردی است که عملاً دارد وجه "پدر خواندگی" را افزون می‌کند؟ یعنی به رغم این ظاهر آزادانه، بیش‌تر همه چیز را تحت نظارت و دخالت خود قرار می‌دهد؟ یا این که در مجموع به نفع بخش خصوصی تهیه‌کنندگان سینمای ایران بوده؟... خلاصه سوال این است که اعطای این امتیازها وسوبسیدها و وام‌ها، بیش‌تر چوب لای چرخ اقتصاد بخش خصوصی گذاشته یا سرعت حرکت این چرخ را افزایش داده است؟*

درویش: من مثالی می‌زنم که امیدوارم مثال نزدیکی باشد و به روشن شدن بحث کمک کند و از ان برداشت نوأم با سوءتفاهم صورت نگیرد... ببینید، مردم به تغذیه احتیاج دائم دارند. از طرفی هم سیاست‌گزاران و مسئولان و ناظران می‌دانند که مثلاً دریای خزر ماهی‌های خیلی خوبی دارد و منبع تغذیه خوبی برای مردم است و می‌شود از آن استفاده کرد. ولی استفاده از این منبع طبیعی نیاز به یک برنامه‌ریزی و سیستم مدون دارد تا بشود ماهی‌های آن را به طور درست و در زمان مناسب و به میزان کافی استخراج کرد و به سرعت به مردم انتقال داد و تا مردم از آن استفاده کنند... حال فرض کنید که یک سری ماهی‌گیر داریم که به عنوان نیروهای انسانی به سراغ آن منبع طبیعی می‌روند. یعنی به دریا می‌زنند و شروع می‌کنند به ماهی‌گیری. برای آن که این اتفاق بیفتد، این افراد به امکاناتی نیاز دارند: قایق می‌خواهند، تور می‌خواهند، نظام هماهنگی می‌خواهند، باید شناختی از این حرفه، از عمق آب دریا، از مواقع و مکان‌های مناسب برای صید به درست بیاورند. یا این شناخت وجود دارد، یا

آدم برفی

ندارد. به هر حال دولت می‌آید و برنامه‌ریزی می‌کند و برای هماهنگ کردن شناخت‌های کامل و ناقص موجود، آموزش می‌دهد. و نکات لازم را گوشزد می‌کند و امکانات را در اختیارشان می‌گذارد و موتور و قایق و پارو و احیاناً وام و تسهیلات دیگر را عرضه می‌کند و ماهی‌گیران هم می‌روند و صید می‌کنند و می‌آورند در بازار و آزادانه می‌فروشند. به فرض هیچ قیمت‌گذاری و اعمال نظر در بها و بازار هم از سوی دولت صورت نمی‌گیرد. حالا ما می‌خواهیم ببینیم که نقش دولت در کل این روال برنامه‌ریزی چیست؟ یعنی دولت فکر می‌کند که از این دریا، از این منبع لایزال باید استفاده بشود و امکاناتش را فراهم می‌کند...

آن مقاطع اولیه که به همراهی دولت نیاز بود، پشت سر گذاشته شده. اکنون لازم است که نوع و زاویه نظارت عوض شود. حالا نگرش‌های کلان و فرانگری مطرح است و سینما نوعی نظارت کلان و پنهان و کلی‌نگر را می‌طلبد.

نقد سینما: *بپخشید، توقع دولت در این میان چه می‌شود؟*

درویش: همین؛ می‌خواهم به همین نکته برسیم. ببینید، دولتی که هدفش آن است که در انتهای این مسیر، به طور خیلی طبیعی شغل ایجاد شود و مردم به خواسته‌هایشان برسند و تأمین منابع تغذیه صورت بگیرد، رفته رفته باید نقش خودش را ضعیف کند و در نهایت کار را به شکل عینی و طبیعی بسپرد به دست مردم. چون آن همراهی برای آغاز حرکت چرخ لازم بوده و بعد از آن، دیگر چرخ خودش می‌تواند به گردش خود ادامه دهد. حالا مساله این‌جاست که آیا ما می‌توانیم به دولت بگوییم که شما دیگر دخالت نکنید، بگذارید که اینها هرچقدر می‌خواهند از این دریا بردارند و درواقع همه حیات زیست را در محیط طبیعی دریا به هم بریزند و تعادل موجود را از بین ببرند؟ چون به هر حال کسی که وراد عرصه کار و بازار می‌شود، به همین فکر می‌کند که "تلاش بیش‌تر، سود بیش‌تر"؛ و می‌خواهد از آن منبع لایزال هرچه بیش‌تر توشه بردارد. به نظرم می‌رسد که در چنین فرآیندی، وقتی همه چیز جا افتاد، وقتی جریان صید شکل طبیعی به خودش گرفت، وقتی صیاد ماهی روی پای خودش ایستاد ودیگر به حمایت‌های دولت نیاز نداشت و از طریق عرضه و تقاضا خودکفا شد و توانست پاسخ‌گوی نیازهای خود باشد، دیگر لازم است که ماهی‌گیر به خودش تکیه کند و روی پای خودش بایستد. ولی آیا در این صورت باز ما نظارت را لازم نداریم؟ یعنی دولت باید کاملاً کنار بکشد و بگذارد آن منبع طبیعی حتی تا سرحد ته کشیدن ذخائر گرانبهایش، مورداستفاده بی‌رویه قرار بگیرد؟ به نظر من این طور نیست، یعنی ما این نظارت را احتیاج داریم.

ولی از طرفی آن مقاطع اولیه که به همراهی دولت نیاز بود، پشت سر گذاشته شده. پس حالا لازم است که نوع و زاویه نظارت عوض شود. حالا نگرش‌های کلان وفرانگری مطرح است که در بحث حاکمیت ملی تعریف می‌شود، جزو منافع ملی است و نوعی نظارت کلان و پنهان و کلی‌نگر را می‌طلبد. این‌جا دولت می‌آید کارشناسی می‌کند و آن نظارت پنهان و ناپیدا راترتیب می‌دهد. یعنی در واقع مدیریت دولت و نقش دولت، نقش پنهان و غیرمستقیمی است. مثلاً می‌آید و می‌گوید که در یک فصلی از سال یا ماهی در یک فصل از سال صید نشود، یامثلاً نوع زاد و ولد ماهی‌ها را کنترل و تقویت می‌کند که در آن مقاطع ماهی‌گیران به دریا نروند. یعنی از حاکمیت ملی‌اش استفاده می‌کند و مسیر سیاست‌گزاری‌هایش هم ایجاد مانع و مشکل نیست؛ بلکه طولانی‌ترکردن عمر همان منبع طبیعی برای ارتزاق صیاد و فروشنده ماهی وتغذیه خریدار و مصرف کننده ماهی است. از صید بی‌رویه ماهی جلوگیری می‌کند، چون آینده هم برایش مهم است ومی‌خواهد این روند مثبت تداوم پیداکند. یعنی استمرار کار را برای خود ماهی‌گیران تضمین می‌کند. برایشان محدودیت‌های مقطعی به وجود می‌آورد که رعایت آنها به نفع خودشان است و آزادی‌های پایدارتری را در سایر فصول سال به آنها می‌دهد. این جا نقش و مفهوم ماهوی دولت به درستی خودش را نشان داده است. چرا که این عمل نظارتی، در نهایت به نفع

مردم است ودولت هم باید بـه عنـوان نماینده مـردم همیـن کار را بکنـد، یعنـی از منـافع مـردم دفـاع و حمـایت کنـد. یـا این که مثلاً قـاعده‌ای وضـع می‌کنـد کـه شـمایی کـه صیـد می‌کنـی، بـاید دو در صـد از سـودت را بـه مـن - دولـت - بدهی. چرا؟ چون مثلاً بنـده کـه دولـت باشـم ، تشـکیلاتی را دایـر کـرده‌ام و پـرورش مصنوعـی مـاهی بـه راه انداختـه‌ام و اینهـا خـرج دارد؛ کـه البتـه در مناسـبات درسـت و سیستماتیک، این هم فقط بـاید در آغـاز راه بـه دسـت دولـت کلید بخـورد و بعدهـا بـاید مسـئولیتش بـه بخـش خصوصـی سپرده شود. و بـاز ایـن ماهی‌هـا بـه دریـا ریختـه می‌شـوند و منـافع مـردم حفـظ می‌شـود. ایـن همـا ن نقطـه اوج مـاجرا اسـت: نقـش دولـت قـابل حـذف نیسـت، امـا نمی‌توانـد آن شـکل اولیـه را داشـته باشـد. ایـن همـان نظـارت کـامل و جامعی است که باید وجـود داشـته باشـد.

ریشه ضـرورت ایـن نـوع نظـارت بـه آن‌جـا برمی‌گـردد کـه وقتـی جامعـه صیـادی، نهادینـه شـد، خـود می‌توانـد جواب‌گوی نیازهـای خـود باشـد. سـینمای مـا الان در چنیـن وضعیتی اسـت.

فریـد: اگـر اجـازه بدهیـد، مـن از همیـن مثـال آقـای **درویش** برای تبییـن وضعیـت فعلـی سـینمای ایـران اسـتفاده کنم...

درویش: البته مـن مثـال مـاهی را زدم کـه خیلـی عینـی و ملمـوس و قـابل درک باشـد، وگرنـه ممکـن اسـت منهـم شوم به این که مثالم کاسـب کارانـه بـوده...

فریـد: نـه، اتفاقـاً اگـر همیـن مثـال را در نظـر بگـیریم، وضعیت سینمای ما تاکنون به ایـن شـکل بـوده کـه دولـت از سرمایه‌ای کـه در واقـع متعلـق بـه مـردم اسـت و از جیـب و صنـدوق آنهـا گـردآوری شـده، مبـالغی را جمـع می‌کنـد و می‌دهد به دست یـک عـده مشـخصی کـه مـاهی‌گیر نیسـتند و آن دوره‌هـای تجربـی و آمـوزش و نظـری و عملـی لازم را طی نکرده‌اند. برایشـان قـایق می‌خـرد و گـاه قـایق موتـوردار مجهـز می‌خـرد و امکانـات کـامل را در اختیارشـان می‌گـذارد. اینهـا می‌رونـد و قـایق را در دریـا غـرق می‌کننـد و هیـچ ماهی‌ای هم نمی‌گـیرند. یـک عـده از آنهـا می‌میرند و یـک عده هم خیس و خسته و زخمـی و صدمـه دیـده، بـا شـنا بـر می‌گردند و به ساحل می‌آیند. بـاز توسـط دولـت پولـی فراهـم می‌شود و قایق‌هـای تـازه‌ای خریـداری می‌شـود و بـه دسـت همان‌هایی کـه بـا حـالت نـاتوان و از حـال رفتـه بـه سـاحل برگشـته‌اند، داده می‌شـود و مقـداری از آن هـم بـه آدم‌هـای جوان و تازه‌ای کـه در بی‌دانشـی و بی‌تجربگـی، مثـل همـان قبلی‌ها هستند. و بـاز روز از نـو روزی از نـو. همـان چرخـه و گردش سابق تکـرار می‌شـود... واقعـاً تـا ایـن جـا وضعیـت سینمای مـا بـه همیـن صـورت بـوده و تـاکنون اصـلاً هیـچ ماهی‌ای به دست مردم نرسیده، یـا اگـر هـم رسـیده مقـدار و تعـداد بسـیار کـم و نـاچیزی بـوده کـه اصـلاً جواب‌گـوی آن نیاز و آن سـرمایه هزینـه شـده نیسـت. بـه ایـن ترتیـب، نـه مردم و نه دولت، هیچ کـدام بـه آن چـیزی کـه می‌خواسـتند، نرسیده‌اند.

سرمایه و امکانـاتی کـه گفتیـم، گـاه در اختیـار آدم‌هـایی قرار می‌گیرد که اصـلاً سـوابق موجهـی در عرصـه فیلمسـازی ندارنـد. حـالا نمی‌خواهیـم بگوییـم کـه خـدای نکـرده افـراد درسـتی نیسـتند؛ نـه، شـاید بسـیار هـم آدم‌هـای وارسـته و بزرگواری باشند. ولـی ایـن خصوصیـات،فقـط شـرط لازمنـد؛ کافی نیستند. اغلـب ایـن اشـخاص، تجربـه و درایـت و علـم لازم بـرای کـار فیلمسـازی در سـینمای حرفـه‌ای"را ندارنـد و معلوم نیست چطـور در زمـره "جگـر گوشـه‌ها" قـرار می‌گـیرند و به آنهـا "رانـت فرهنگـی" اعطـا می‌شـود. بنـابراین طبیعـی است کـه در ایـن عرصـه، فیلم‌هـایی تولیـد می‌شـود کـه نـه تنها مورد توجه مردم قـرار نمی‌گـیرد، بلکـه خوددولـت را هـم متضـرر می‌کنـد. طـوری کـه بسـیاری از وام‌هـا همچنـان برنگشـته و پـس داده نشـده بـاقی مـاند، عـده زیـادی ورشکست شـدند و ....

برگردیم به سئوال شـما و بیش‌تـر روی ایـن مثـال مکـث نکنیم. پرسـیدید کـه سـرانجام دخـالت دولـت در ایـن حیطـه باید چگونه و تـا چـه حـد باشـد؟ تـاکنون و در مجمـوع، نـوع دخالت دولت به دو دسـته و شـاخه کلـی قـابل تقسـیم اسـت: یکـی سوبسـید و دیگـری ممـیزی، کـه ایـن دومـی شـکل اغـراق شـده، اشـباع شـده و افراطـی همـان"نظـارت" اسـت. نظارت بار منفی ندارد و همـه مـا لـزوم آن را می‌پذیریـم. امـا ممـیزی ایـن طـور نیسـت و معمـولا نوعـی اعمـال سـلیقه و تحمیـل سـلیقه غیرعـادی و فراتـر از مـیزان مقبـول را در برمی‌گـیرد... در هـر حـال، هیـچ کـدام از ایـن دو عمـل سوبسـید و ممـیزی، فرجـام خوبـی بـرای سـینمای ایـران نداشته است. چون هـر دو هـم بـه لحـاظ کیفیـت و هـم بـه

لحاظ کمیت، به طور نادرست به کار رفته‌اند درمورد سوبسید که باید گفت اغلب به گونه‌ای داده شده که به چرخه صنعتی و اقتصادی تولید لطمه زده. اساساً سوبسید دراغلب جاها و زمان‌ها به اقتصاد سینما لطمه می‌زند. حمایت نباید دائمی باشد و یک سره ادامه پیدا کند. چون حمایت دائمی، فردتولید کننده را همواره متکی و وابسته بار می‌آورد و ...

درویش: و در خود دولت هم فساد و گروکشی به وجود می‌آورد. ببینید، دولت بر اساس این امتیاز و سوبسیدی که اعطا می‌کند، همیشه انتظاراتی دارد. انتظار دارد که نگرش‌ها و بینش‌های خودش اعمال و مطرح بشود. باز هم این نکته مهم است که ما درباره کل سینما و کل دولت‌های ناظر بر سینما صحبت می‌کنیم و منظورمان صرفاً شرایط ودولت و سینمای خودمان نیست... بله، وقتی دولت تسهیلاتی را در اختیار فیلمساز و تهیه‌کننده قرار می‌دهد، متوقع است که در محصول آنها دیدگاه‌های خودش مطرح بشود. چون بحث، بحث آفرینش هنری است و صنعتی که با سرمایه دولت به مرحله تولید می‌رسد، وجه فرهنگی وهنری هم دارد، این جا در درازمدت - به قول آقای فرید - نوعی وابستگی صاحبان اندیشه و هنر به صاحبان سرمایه و دولت پدید می‌آید و اندک اندک شکل طبیعی به خود می‌گیرد. یعنی به تدریج این تصور در دولت تقویت می‌شود که انگار قرار است بابت سوبسیدی که می‌دهد، هر ذهنیت و سلیقه و دیدگاهی که دارد، باید اعمال شود و حق اوست که اینها را اعمال و تحمیل کند... در حالی که اساساً نقش دولت برای راه اندازی یک جریان یا یک پدیده، ایجاد فضای لازم و مهم‌تر از آن، ایجاد امنیت سیاسی و امنیت اجتماعی در اطراف آن پدیده است... مثلاً فرض بفرمایید که در ابتدای انقلاب، ما گفتیم که می‌خواهیم سینما داشته باشیم. یعنی نظام تکلیف خودش را با سینما روشن کرد و تصمیم گرفت که سینما داشته باشیم، از این رسانه استفاده بکنیم و مردم به عنوان یک غذا و خوراک فکری، به سراغ آن بروند و از آن بهره ببرند. و البته نظام در همان مقاطع تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی، وجوه کلی کار در این عرصه را هم روشن کرد. یعنی در بخش ارزش‌گذاری، نسبت‌های درونی و داخلی سینما با نسبت‌های ارزشی حاکم بر جامعه، به طور کلان تعریف شد. اما در اجرا باید می‌رفتیم به سمت یک سینمای متناسب با وضعیت موجود جریان بعد از انقلاب. باید پایه‌گذاری می‌کردیم. یک جرقه‌ای باید این را به راه می‌انداخت و بعد به دست خودمردم می‌سپرد. این کلاً در همه زمینه‌ها وجودداشت،همه جادولت یک استارت می‌زد و علاقه‌مندان را در انجام کاری که پیگیرش بودند، همراهی و حمایت می‌کرد.در زمینه فرهنگ و در عرصه خاص سینما قرار بود که جریان قوی و قدرتمندی این را راه بیندازد. یعنی یک جریانی باید متولی این کار مهم و حساس می‌شد که خودش ثبات سیاسی داشته باشد، بتواند ثبات اقتصادی را تعریف و تضمین کند، و از توانایی تحلیل و تشریح ثبات اجتماعی هم برخوردار باشد... خلاصه دولت از جایی شروع کرد و قرار بود در یک زمان میان مدت، مردم رفته رفته احساس امنیت بکنند و بیش‌تر وارد میدان شوند و فعالیت را جدی بگیرند و اصلاً خودشان تعیین تکلیف بکنند و پیش بروند. در این بین، باید یک رویداد مهمی اتفاق می‌افتاد که به نظر می‌رسد اتفاق نیفتاده است. دولت باید این ظرفیت را در خودش به وجود می‌آورد که بنا به تغییر شرایط یعنی بنا به رشد تدریجی و تکاملی بخش خصوصی و صاحبان و دست اندرکارانش، نقش خود را ضعیف‌تر کند... به نظر می‌آیدکه در ایجاد تعادل بین رشد و افزایش نقش بخش خصوصی ومردم با کاهش نقش و دخالت دولت،تنظیم درستی صورت نگرفته و این انتقال به درستی به انجام نرسیده است. در نتیجه ما با وضعیتی مواجه هستیم که پهنه کار دولت در آن، بسیار وسیع است و فضای پیرامونی آن بسیار "گل و گشاد" شده. این به خودی خود، فساد و دیوان سالاری را وارد جریان مدیریت دولتی این عرصه کرده. از سوی دیگر، نیروی صاحب قلم و صاحب فکر و صاحب سرمایه بخش خصوصی در حاشیه قرار گرفته، اعتماد به نفس و اتکا به خود را از دست داده و به خاطر وابستگی‌ها و دین‌هایی که به دولت دارد، حتی قدرت جسارتش را هم تا حد زیادی از دست داده است. این در هر محدوده‌ای خودش را به رخ ما می‌کشد و به وضوح می بینیم که مثلاً در محدوده وجه هنری، آن اصالت و رسالت اصلی هنرمند که "نقد" است، از او سلب شده. در

واقع رسالت و تعهد واقعی و اصلی هنرمند، نقد پیرامونش است؛ نقد جامعه اطراف و زندگی و عادات و افکار و مجموعه آنچه که در دنیای درونی و بیرونی خودش احساس می‌کند. وقتی هنرمند به سیستم متکی باشد، توان و جسارت این نقد از او سلب می‌شود و در نتیجه ، از اصالت و رسالت کارش چیز زیادی باقی نمی‌ماند. سرمایه‌گذار غیردولتی هم اعتماد به نفس خود را از دست داده و بنابراین، توقع و انتظار مردم و مخاطب هم برآورده نشده است.

نقدسینما: *نکته‌ای که پیش‌تر به آن اشاره شد، همین است. وقتی ما می‌گوییم حضور دولت باید به صورت یک سوئیچر و استارت زننده اولیه باشد و در آینده نزدیک، عرصه را با متولیان مجربش تنها بگذارد و خود صرفاً نظارت پنهان داشته باشد، این اصلاً تا چه حد عملی است؟ مثالی می‌زنم. ببینید، به فرض ما پدربزرگی داریم که مبلغی را برای خرید خوراکی به نوه خردسالش می‌دهد و می‌گوید که برو بقالی سرکوچه و هر چه دوست دای بخر و بخور. ظاهراً بچه خیلی آزاد است، چون پدربزرگ اختیار تام خرید و انتخاب خوراکی را به او داده. ولی در بطن آن عبارت "هرچه دوست داری"، نکته ظریفی نهفته. فرض می‌کنیم که پدر بزرگ مثال ما از پفک بدش می‌آید و آن را برای نوه کوچک مضر و زیان بار می‌داند. وقتی نوه قبلاً این را در حضور پدربزرگ تجربه کرده، دیگر می‌ترسد از این که پفک بخرد و در زیرزمین به طور پنهانی بخورد و احتمالاً یک باره پدربزرگ او را ببیند. بچه از ترس این "دیده شدن"، پفک موردعلاقه‌اش را نمی‌خرد و می‌دانید که این سرکوب علایق هم تاثیرات مخرب ومنفی و تباه‌کننده‌ای دارد... به حیطه سینما بیاییم و از مثال خارج شویم. در سینما دیگر هیچ زیرزمینی نیست که فیلمساز احیاناً بتواند یک چندم پفکش را آنجا به طور پنهانی بخورد. همه چیز روی پرده سینما به طور عیان و آشکار و در مقابل همه نمایش داده می‌شود. پس فیلمساز و نویسنده و تهیه‌کننده،ملزم و ناچار به رعایت سلیقه دولت‌اند. این همان نقطه‌ای است که گفتیم به نظر می‌رسد که با نظارت پنهان و دورادور، انگار سلطه و "پدرخواندگی" دولت بیش‌تر می‌شود و چون ظاهراً تولیدکننده فرهنگی را با پول و وام و سرمایه تنها گذاشته، لایه بیرونی بسیار دموکرات منشی دارد.*

*معضل "نظارت پنهان" در وضع فعلی از این هم فراتر می‌رود و گاه زمینه‌های متعارض و تناقض‌آمیزی را نیز پیش رو می‌گشاید. در مواردی به مسائل حادتری برمی‌خوریم که انگار از نظارت و دخالت مستقیم هم تندروتر است. مثلاً نمونه‌هایی داریم که وابستگی تهیه‌کننده به دولت، یک وابستگی موقت و محدود به وام بانکی و امثال اینها نیست. بلکه اصلا نهاد تهیه‌کننده از دل دولت برآمده، مورد تائید و محل اطمینان زعما و مسئولان و هدایت‌کنندگان جامعه است، اما محصولش باز هم دچار مشکل نمایش و عرضه به عموم می‌شود. شما همین دو فیلم **دیدار** و **آدم برفی** را در نظر بگیرید. راست این است که در قیاس با عدم نمایش فیلم‌های یک تهیه‌کننده خصوصی که سرمایه را با وام دولتی فراهم کرده و چیزی ساخته که به مذاق وام دهنده خوش نمی‌آید، مواردی مثل **آدم برفی** بسیار عجیب تر و مشکلاتشان غیرقابل باور است. معلوم نیست بر پایه چه ضوابط و اصولی این اتفاق می افتد و چگونه دولت، محصول نهاد همسو و همراهش را مردود می‌شمارد؟... این جا همان سئوال پیش می‌آید که آیا اقتدار و اعمال نفوذ و "پدرخواندگی" این نوع نظارت(به خاطر همان پنهان بودن) بیش‌تر نیست؟*

درویش: من بر این واژه "پدرخواندگی" و مثالی که زدید، کمی تامل می‌کنم و راستش می‌بینم که با آن مساله دارم. چرا؟ برای این که معتقدم باید تعریف درستی از نسبت‌های جاری در دل سینما ارائه بدهیم. با توجه به مثال شما، آیا جایگاه دولت در سینما نسبت پدر بودن است و جایگاه سازنده و تولیدکننده،آن نوه کوچک؟ من فکر می‌کنم برعکس است....

نقدسینما: *باید آن طور باشد. یعنی خود سینماگران و دست اندرکاران باید نقش سکاندار کشتی، نقش آن پدربزرگ راهبر جریان را داشته باشند. ولی در مناسباتی که به طور عینی می‌بینیم، چنین نیست.*

درویش: بحث بر سر همین است که اگر این طور نیست، نسبتها باید تغییر کند و نقش سازنده و تولیدکننده از نوه به پدربزرگ تبدیل شود ... یک نقل قولی از مقام معظم رهبری هست که من نوشته آن را در کیفم

گذاشته‌ام و همیشه به آن استناد می‌کنم و همه جا با من است. ایشان در یک پاراگراف می‌فرمایند که در امور فرهنگی و هنری، دو دسته کلی نقش دارند. یک دسته خوددست اندرکاران و نویسنده‌ها وهنرمندان، یک دسته هم ناظران و مسئولان و دولت. مقام رهبری می‌فرمایند که نظر من اول معطوف به هنروران است. صاحبان اصلی و متولیان اصلی فرهنگ و هنر، آنهاهستند؛ نه دولتمردان. آنها صاحبند و دولت فقط حمایت کننده و نظارت‌کننده است.

این تغییر نگاه و تغییر ذائقه باید در بدنه تفکر رایج دولت صورت بپذیرد. من احساس می‌کنم که نگاه دولت به مقوله سینما، از همان موضع پدرخواندگی است که شما به درستی اشاره کردید.ولی این نکته باید درک شود که نماینده دولت در سینمای کشور، در واقع نماینده مردم است. این دو نباید با هم تعارضی داشته باشند. قبلاً هم گفتم که دولت باید حافظ و دافع منافع مردم باشد. خودهنرمندان و آفرینندگان اثر فرهنگی هم همین طور. اینها هم در واقع نمایندگان مردم هستند. خبرگان و منتخبین مردم هستند برای بازتاب تفکر مردم ... همه این مسیرها می‌توانند بر هم منطبق شوند.

فرید: همه این نکات، همه این مساله احساس پدرخواندگی یا احساس تصاحب یا امثال آنها، به ساختار قدرت بازمی‌گردد و به تعریفی که در دیدگاه‌های مختلف از آن می‌شود. ببینید، الان خوشبختانه با نگرش‌های نوینی که دارد به ساختار قدرت می‌شود، می‌توانیم خوشبینی‌ها و امید به آینده را توسعه بدهیم. به این معنا که خود رئیس‌جمهور، دولت را به عنوان یک "دولت پاسخگو" معرفی می‌کند. تا به حال در عرصه فرهنگ، دولت همیشه نقش پرسش‌گر را داشت و این تولید کننده‌های فرهنگی بودند که باید به او پاسخ می‌دادند که چرا چنین کرده‌اند و چرا چنان گفته‌اند و این فیلم را ساخته‌اند و به طرح آن موضوع پرداخته‌اند و غیره. چون ممیزی که دراصل از بدنه دولت بود، سینماگر یعنی تولید کننده فرآورده فرهنگی را بازخواست می‌کرد و او باید پاسخ‌گو می‌بود. اکنون تعریف عوض شده، یعنی این دولت است که باید پاسخ‌گو باشد. چه در برابر سینماگر و چه در برابر ناشر کتاب، سازنده تئاتر یا غیره... این پاسخ‌گویی به

آن معناست که وقتی من فیلمی را تولید می‌کنم و دولت می‌خواهد در پخش این فرآورده فرهنگی مانع ایجاد بکند، باید پاسخ‌گو باشد به سازنده اثر. باید مشخص کند که بر اساس کدام اصول و قوانین و موازین و ضوابط، مساله منع نمایش را به وجود آورده یا گفته که فیلم باید متوقف شود یا قیچی بخورد؟ باید افکار عمومی را در خصوص مواضعی که اتخاذ می‌کند، توجیه نماید... بر این اساس، با توجه به تعریف جدیدی که از قدرت ارائه شده، ما حتی امیدواریم که متناسب با آن، در تمام اجزا ریز و زیر مجموعه‌های فرهنگی نظام تولید و نمایش فیلم، به تعاریف جدیدی دست پیدا کنیم. تعاریف تازه‌ای از ممیزی، نظارت، اجازه اکران، گروه بندی کیفی و .... به همین دلایل، ساختاری که تاکنون حاکم بوده، از اساس باید به هم بریزد، دگرگون شود و بر پایه تعاریف تازه ، از نو شکل بگیرد و پایه‌گذاری شود.

نقد سینما: *این یک "آرزو" است؟ یا واقعاً "امید" محتمل و دست یافتنی ماست؟... باید کمی صبر پیشه کرد و به انتظار نشست. اما نمی‌توان دست روی دست گذاشت. یکی از کارهای سودمند، می‌تواند تحلیل وضع سابق و وضع موجود، و طرح وضع احتمالی آینده باشد. یعنی همان کاری که قرار است در این مجموعه مباحث انجام دهیم و اکنون بخشی از آن را پشت سر گذاشته‌ایم.* ■

ادامه دارد